

صفت‌های مرکب زبان فارسی از دیدگاه نظریه آمیختگی مفهومی^۱

بهار پورشاهیان^۲

آرزو نجفیان^۳

بلقیس روشن^۴

مهدی سبزواری^۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۲/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۱۰

نوع مقاله: پژوهشی

چکیده

پژوهش حاضر، به بررسی و مطالعه صفت‌های مرکب زبان فارسی، از دیدگاه نظریه آمیختگی مفهومی می‌پردازد. روش پژوهش، توصیفی-تحلیلی بوده و شیوه گردآوری داده‌ها، پیکره‌بنیاد است. داده‌های پژوهش، حاصل گردآوری صفت‌های مرکب (۴۰۰ صفت) از پایگاه دادگان زبان فارسی است. هدف پژوهش، تعیین فرایندهای شناختی دخیل در شکل‌گیری صفت‌های مرکب زبان فارسی (استعاره، مجاز و استعاره-مجاز)؛ مشخص نمودن میزان خلاقیت فرایند ترکیب با توجه به دسته‌بندی بنسز

^۱ شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jlr.2020.24142.1644

^۲ دکترای تخصصی زبان‌شناسی همگانی، مربی گروه زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه جهرم، جهرم، ایران (نویسنده مسئول)؛ bpourshahian@jahromu.ac.ir

^۳ دکترای تخصصی زبان‌شناسی همگانی، دانشیار گروه زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران؛ a.najafian@pnu.ac.ir

^۴ دکترای تخصصی زبان‌شناسی همگانی، استاد گروه زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران b_rovshan@pnu.ac.ir؛

^۵ دکترای تخصصی زبان‌شناسی همگانی، دانشیار گروه زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران؛ m.sabzevari@tpnu.shahryar.ir

(Benczes, 2006)؛ و تعامل میان درون‌مرکز و برون‌مرکز بودن، همسو با یافته‌های بنسز (Benczes, 2006) است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که در ساخت صفت‌های مرکب زبان فارسی، استعاره از بیشترین میزان فراوانی برخوردار بوده و پس از آن استعاره-مجاز و در جایگاه سوم مجاز قرار دارد. به باور بنسز (همان) هرچه در ترکیب‌ها ارتباط استعاری قوی‌تر باشد، میزان خلاقیت به کاررفته، بیشتر خواهد بود و به سطح انتزاعی معنا افزوده می‌شود. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که گویشوران زبان فارسی تمایل بیشتری به کاربرد معانی استعاری برای تولید و درک صفت‌های مرکب دارند. افزون بر این، از نظر میزان خلاقیت نیز فرایند آمیختگی استعاره-مجاز از بالاترین فراوانی برخوردار بود. با توجه به اینکه بالاترین میزان فراوانی در کاربرد فرایندهای آمیختگی مفهومی، به استعاره تعلق دارد، نتیجه می‌گیریم که گویشوران زبان فارسی در درک معنای استعاری واژه‌ها هیچ مشکلی ندارند و تمایل بیشتری به استفاده از معانی استعاری برای فهم و درک مفاهیم دارند. خلق معنا از طریق ترکیب‌های استعاری، درک مفاهیم انتزاعی را آسان‌تر می‌کند. این بهره‌گیری گسترده از استعاره و مجاز، نمایانگر خلاقیت و پویایی زبان است. میزان خلاقیت فرایند آمیختگی استعاره-مجاز نیز بیش از دیگر موارد بود.

واژه‌های کلیدی: صفت‌های مرکب زبان فارسی، آمیختگی مفهومی، استعاره، مجاز، خلاقیت.

۱. مقدمه

فوکونیه و ترنر (Fauconnier & Turner, 2003) فضاهای آمیخته ذهنی و نظریه آمیختگی مفهومی^۱ را با طرح الگویی چهارجزئی مطرح می‌کنند. به باور آن‌ها فضاهای ذهنی بسته‌های کوچک مفهومی هستند که در ضمن سخن گفتن و تفکر ساخته و پرداخته می‌شوند و در موقعیت‌های ویژه برای درک رخدادها و افعال به کار می‌روند. این فضاهای ذهنی خود شامل عناصر کوچک‌تری هستند که هر یک طبق چارچوب‌های شناختی و مدل‌های معنایی ویژه ساخته می‌شوند. بر پایه نظریه آمیختگی مفهومی چهار فضا در شکل‌گیری معنا دخیل هستند که مشتمل اند بر نخست، «فضای درون‌داد»^۲ که فضای مفهومی «قلمرو مبدأ» به شمار می‌رود، دوم، «فضای برون‌داد»^۳ که همان فضای مفهومی «قلمرو مقصد» است. سوم، «فضای عام»^۴ که شامل ساختاری انتزاعی و طرح‌واره‌ای است و میان همه فضاهای موجود در شبکه مشترک است؛ حتی فضای ادغام

¹ conceptual blending

² input space

³ output space

⁴ generic space

که از میان ساختارهای موجود در فضای درون‌داد دست به انتخاب می‌زند، بخشی از ویژگی ساختاری در فضای عام را به کار می‌گیرد. چهارم، «فضای ادغام»^۱ که به واسطه فرافکنی دو فضای درون‌داد بر فضای چهارم شکل می‌گیرد. این فضا با نگاشت بخشی از ساختارها با انگاره‌های شناختی موجود در شبکه مفهومی و فرافکنی آن ساختار از فضای درون‌داد به فضای چهارم شکل می‌گیرد و ساختاری بدیع را سبب می‌شود که با قوه استدلال و استنباط انسان در ارتباط است.

هدف اصلی پژوهش حاضر بررسی و تبیین معناشناختی صفت‌های مرکب زبان فارسی و ارائه فرایند شناختی فعال در ساخت معنایی صفت‌های مرکب با توجه به تقسیم‌بندی‌های بنسز (Benczes, 2006) است. با در نظر گرفتن دسته‌بندی‌ها و بررسی‌های شناختی، فرایند غالب آمیختگی مفهومی از دید استعاره و مجاز بودن ترکیب و میزان خلاقیت فرایند شناختی ترکیب تبیین می‌گردند. در این پژوهش، دستیابی به جواب پاره‌ای از پرسش‌ها مورد توجه است، از جمله آنکه آیا با توجه به یافته‌های که بنسز (Benczes, 2006) در مورد زبان انگلیسی به دست آورده و از میان سه فرایند آمیختگی مفهومی، فرایند استعاره را خلاق‌تر و پربسامدتر دانسته، در زبان فارسی نیز همین‌گونه است یا خیر. این در حالی است که او (همان) در مقاله خود با عنوان واژه‌های مرکب برون‌مرکز (Benczes, 2009) آورده‌است: هر چه در ترکیب‌ها ارتباط استعاری قوی‌تر باشد، میزان خلاقیت به کار رفته بیشتر خواهد بود و به سطح انتزاعی معنا افزوده می‌شود. از دیدگاه وی (همان) هر چه در ترکیب‌ها ارتباط استعاری قوی‌تر باشد، میزان خلاقیت به کار رفته بیشتر خواهد بود و به سطح انتزاعی معنا افزوده می‌شود.

۲. پیشینه پژوهش

از جمله کسانی که به ترکیب در زبان فارسی توجه نموده و هفت مقاله پیاپی با عنوان ترکیب در زبان فارسی به نگارش درآورده، طباطبایی (Tabatabaee, 2003; Tabatabaee, 2007a; Tabatabaee, 2007b; Tabatabaee, 2007c; Tabatabaee, 2008; Tabatabaee, 2010a; Tabatabaee, 2010b; Tabatabaee, 2015) است. وی در این مقاله‌ها به توصیف ترکیب و سپس به طبقه‌بندی واژه‌های مرکب پرداخته‌است و براساس سه معیار آن‌ها را طبقه‌بندی نموده‌است. همان‌گونه که در مقاله خود با عنوان ترکیب در زبان فارسی آورده‌است این دسته‌بندی براساس ساختار، مقوله و روابط نحوی - معنایی میان واژه‌های سازنده است (Tabatabaee, 2007, p.188). در مقاله مورد اشاره، طباطبایی، اسم‌های مرکب را به اسم‌های مرکب هسته پایان، هسته آغاز، اسم‌های مرکب متوازن و اسم‌های مرکب تشبیهی صفت‌واره و

¹ blend

بدل‌واره دسته‌بندی می‌کند.

طباطبایی (Tabatabee, 2003; Tabatabee, 2007a; Tabatabee, 2007b; Tabatabee, 2007c; Tabatabee, 2008; Tabatabee, 2010a; Tabatabee, 2010b; Tabatabee, 2015) انواع واژه‌های مرکب را از جنبه مقوله نحوی مانند صفت مرکب یا اسم مرکب مورد بررسی قرار می‌دهد و نگاهی ساختاری به واژه‌های مرکب دارد. در دسته‌بندی که طباطبایی (همان) انجام می‌دهد، به روشنی حرفی در مورد درون‌مرکز بودن یا برون‌مرکز بودن به میان آورده نشده‌است. در واقع، آن‌چه از دیدگاه وی مورد توجه قرار گرفته، جایگاه هسته در واژه‌های مرکب بوده‌است که با توجه به توصیفی که از بلومفیلد (Tabatabee, 2015; quoted in Bloomfield, 1933) در این مقاله آورده شده‌است، اغلب مواردی که طباطبایی برای نمونه در دسته‌بندی‌های خود ارائه داده‌است، واژه‌های مرکب درون‌مرکز بوده‌اند.

طباطبایی (Tabatabee, 2003; Tabatabee, 2007a; Tabatabee, 2007b; Tabatabee, 2007c; Tabatabee, 2008; Tabatabee, 2010a; Tabatabee, 2010b) در مقاله‌های خود با عنوان ترکیب در زبان فارسی (۱)، (۲)، (۳)، (۴)، (۵) و (۶) انواع واژه‌های مرکب را از جنبه مقوله نحوی مانند صفت مرکب یا اسم مرکب مورد بررسی قرار می‌دهد و نگاهی ساختاری به واژه‌های مرکب دارد. در دسته‌بندی که طباطبایی ارائه می‌دهد به روشنی حرفی در مورد درون‌مرکز بودن یا برون‌مرکز بودن به میان آورده نشده‌است. در واقع آن‌چه از نظر وی مورد توجه قرار گرفته، جایگاه هسته در واژه‌های مرکب بوده‌است که با توجه به توصیفی که از بلومفیلد در این مقاله آورده شده‌است، اغلب مواردی که طباطبایی برای نمونه در دسته‌بندی‌های خود ارائه داده‌است، واژه‌های مرکب درون‌مرکز بوده‌اند.

عاصی و بدخشان (Assi & Badakhshan, 2000, p.71-94) زایابودن بودن فرایند ترکیب را در زبان‌هایی مانند فارسی و انگلیسی دلیل اهمیت آن بر می‌شمارند و بر این باورند که زبان فارسی نیز برای واژه‌سازی و برابرندادهای واژه‌های علمی و بیگانه می‌تواند از این فرایند بهره‌بردار. بائر (Bauer, 2009) نیز توصیفی مشابه توصیف‌های ارائه شده مطرح می‌نماید. او با پژوهشی فرازبانی به رده‌بندی انواع مرکب‌های برون‌مرکز پرداخته و می‌کوشد تا نشان‌دهنده طبقه مرکب‌های برون‌مرکز بسته‌تر از طبقه مرکب‌های درون‌مرکز است و مؤلفه‌های معنایی، تعیین‌کننده برون‌مرکز بودن ترکیب‌ها هستند. بائر (Bauer, 2009; quoted in Benczes, 2009) بیان می‌کند که رایج‌ترین راه ایجاد واژه‌های جدید در یک زبان، ترکیب است.

افراشی و همکاران (Afrashi et al., 2012) از میان طبقه‌بندی لیکاف و جانسون (Lakoff & Johnson, 1980) از استعاره‌های مفهومی در سه قالب استعاره‌های ساختاری، جهتی

و هستی‌شناختی، فقط طبقه استعاره جهتی را برای داده‌هایی از زبان اسپانیایی مورد سنجش قرار داده‌اند. آن‌ها کاربرد این استعاره را در سطح نگاشت استعاری و بازنمود زبانی در زبان فارسی بررسی کرده‌اند.

از دیدگاه روشن و اردبیلی (Roshan & Adebili, 2013) در معنی‌شناسی شناختی، بآثر بر این است که تکوین مفاهیم و گزاره‌ها، استعاره و مجاز و مقوله‌بندی زبانی و ذهنی از پدیده‌های جهان خارج، همگی به عنوان بخشی از روند کلی شناخت آدمی از جهان خارج انجام می‌پذیرند. نجفیان و همکاران (Najafian et al., 2015) در مقاله‌ای به نام «صرف کاربردشناختی پسوندهای نسبت در زبان فارسی» از مفهوم صرف کاربردشناختی سخن به میان می‌آورند و مفاهیم بنیادی را به نقش‌های کاربردشناختی واژه طی مراحل ساخت واژه و در پیوند با دیگر واژه‌های زبان پیوند می‌دهند. آن‌ها نشان می‌دهند که اشتراک مفاهیم کاربردشناختی حوزه‌های معنایی مختلف در زبان نشانگر وجود پیوندهای شبکه‌ای بین مفاهیم مختلف زبانی است که به صورت پی‌درپی و در طول تاریخ زبان با هم در تعامل‌اند. آن‌ها همچنین بیان کرده‌اند که در معنی‌شناسی شناختی، یک واژه به تنهایی نمایانگر مجموعه‌ای از عناصر معنایی نیست و ساختار معنایی ماهیتاً دائرةالمعارفی است. در واقع، این دانش است که امکان درک و تفسیر تکواژها، واژه‌ها و درنهایت جمله‌ها را برای ما فراهم می‌سازد. در حقیقت، مفهوم‌سازی فرایندی است که فرآورده عملیات مفهومی و دانش دائرةالمعارفی است. ذهن افراد با به‌کارگیری دانش دائرةالمعارفی خود قادر است اعضای یک گروه مرتبط را تشخیص دهد و در یک مقوله جای دهد. این توانایی در سازماندهی زبانی ذهن افراد نقش بسزایی دارد. واژه‌ها به شبکه‌ای از مفاهیم واژگانی پیوسته هستند که معمولاً یک معنای مرکزی سبب ارتباط آن‌ها با یکدیگر می‌شود و افراد با مقوله‌بندی به سازماندهی مفاهیم در شبکه دانش دائرةالمعارفی خود می‌پردازند.

هماوند (Hamavand, 2011) در پژوهش‌های خود در حوزه صرف این‌گونه مطرح می‌نماید که همان‌گونه که ساخت‌های نحوی به وسیله مجموعه‌ای از قواعد شناختی تعیین می‌گردند-به این معنا که یک نگاشت مستقیم میان ساخت مفهومی و ساخت نحوی برقرار است- در حوزه صرف و پژوهش‌های ساخت‌واژی نیز تکواژها هر یک بازنمود یک ساخت مفهومی هستند. از دیدگاه هماوند، معانی شناختی واژه‌ها نه تنها نوعی بی‌قاعدگی و تخطی از ویژگی‌های نظام زبان به شمار نمی‌آیند، بلکه برعکس دارای ویژگی‌هایی کاملاً منسجم و نظام‌مندند.

در این پژوهش، شیوه گردآوری داده‌ها، کتابخانه‌ای و میدانی است. ابتدا صفت‌های مرکب زبان فارسی از بخش فهرست بسامدی واژه‌ها و فهرست واژه‌نمای پیکره‌های زبانی بارگذاری شده

در پایگاه دادگان زبان فارسی به نشانی «www.pldb.ac.ir»، استخراج شدند و فراوانی رخداد هر کدام از این صفت‌ها نیز در همان پایگاه و با استفاده از امکانات پایگاه تعیین گردید. داده‌های نگارندگان، مشتمل بر همه صفت‌های مرکب موجود در پایگاه دادگان زبان فارسی بودند. از ویژگی‌های این پایگاه که به پیکره زبانی دکتر عاصی معروف بوده، این است که از متن‌های گوناگون و انواع گوناگون پیکره، گونه‌های زبانی مختلف و سبک‌های نوشتاری گوناگون، در این پایگاه بهره گرفته شده‌است. در این پایگاه، فهرست بسامدی واژه‌ها و فهرست واژه‌نما نیز قابل دریافت است. در بخش تجزیه و تحلیل، تمام الگوهای ساخت‌واژی بر پایه دیدگاه طباطبایی (Tabatabaee, 2003) و همچنین الگوی غالب ساخت‌واژی و همین‌طور تمام فرایندهای شناختی و فرایند شناختی فعال، بر پایه نظریه آمیختگی معنایی بنسز (Benczes, 2006) در مورد تمام داده‌ها تعیین شدند و همچنین از دید درون‌مرکز یا برون‌مرکز بودن مورد تبیین و بررسی قرار گرفتند. بر پایه مفاهیم شناختی مطرح، ساختار معنایی صفت‌های مرکب از جنبه استعاره، مجاز و ارتباط هسته و وابسته بررسی و طبقه‌بندی شدند. این صفت‌ها بر مبنای نظریه آمیختگی مفهومی با توجه به طبقه‌بندی بنسز (Benczes, 2006) به سه گروه دسته‌بندی شدند. این سه گروه عبارت‌اند از استعاره، مجاز و ادغام. سپس از جنبه میزان فراوانی، تحلیل آماری انجام گرفت. در نهایت، نیز صفت‌های مرکب از جنبه میزان خلاقیت آمیختگی فضاها معنایی مورد بررسی قرار گرفتند؛ همچنین نمونه‌ای از هر طبقه به صورت هدفمند برگزیده شد و نمودار چهار فضایی آن‌ها مطابق نظریه آمیختگی مفهومی رسم گردید و توضیحات کامل مربوط به این فضاها در زیر هر نمودار آورده شد. همه این تحلیل‌ها به صورت دسته‌بندی شده در زیر گروه مربوط به هر نوع تحلیل در جدول (۱)، آورده شده‌است که این نوع دسته‌بندی داده‌ها بر اساس نوع ترکیب الگوی ساخت‌واژی، درون‌مرکز بودن یا برون‌مرکز بودن، نوع آمیختگی، و فراوانی رخداد هریک از داده‌ها است. در پایان، فراوانی کاربرد هر الگوی ساخت‌واژی و فراوانی ترکیبات درون‌مرکز یا برون‌مرکز و در پایان، فراوانی فرایندهای شناختی تعیین گردید.

بنسز (Benczes, 2006)، در کتاب خود با نام «ترکیب خلاق در انگلیسی»^۱ اصول کلی و زیربنایی مراحل شناختی ساخت واژه‌های مرکب در زبان انگلیسی را مطرح می‌نماید. او از استعاره مفهومی، مجاز مفهومی، ادغام و شیوه تولید و پردازش معنایی واژه‌های مرکب در ذهن سخنوران صحبت کرده و از فرایند ادغام مفهومی در درک معانی آن‌ها سخن به میان می‌آورد (Benczes, 2006, 45-58). هر چه درجه انتزاع اجزاء ترکیب بیشتر باشد یعنی بر مفاهیم غیر

¹ creative compounding in English

مادی‌تری دلالت داشته باشد، میزان خلاقیت بیشتر است. مفاهیم ملموس‌تر از درجه‌انتراع و در نتیجه از خلاقیت کمتری برخوردارند. یکی از ویژگی‌های برجسته خلاقیت زبانی، کاربرد بسیار استعاره و مجاز در زبان روزمره است که وجود نمونه‌هایی از آن در فرهنگ زبان این را ثابت می‌کند (Benczes, 2013). از دیدگاه بنسز (Benczes, 2015) همه واژه‌های مرکب برون‌مرکز هم می‌توانند مجاز باشند و هم استعاره که این ربطی به وجود یا نبود هسته در ترکیب ندارد. در زبان‌شناسی شناختی، به استعاره، اغلب به معنای یک کارکرد اصلی شناختی نگریسته می‌شود؛ به این معنا که انسان ناخودآگاه در پی یافتن ویژگی‌های مشترک در موضوعاتی است که از یک‌دیگر متمایزند. زبان‌شناسان شناختی این پدیده را «استعاره ادراکی»^۱ نام نهاده، و فراگیری و درک ما از محیط اطراف را وابسته به آن می‌دانند. به بیان دیگر، هر استعاره ادراکی از دو حوزه ادراکی تشکیل می‌شود، به گونه‌ای که یک حوزه، براساس حوزه دیگر فهم می‌شود. بیانات زبانی استعاره‌ای، واژه‌ها یا دیگر گفتارهای زبان‌شناختی‌ای‌اند که از زبان یا اصطلاحات یک حوزه ادراکی عینی‌تر گرفته می‌شوند. معمولاً استعاره‌های ادراکی شامل یک مفهوم انتزاعی به عنوان هدف، و یک مفهوم فیزیکی و عینی به عنوان منبع‌اند. بنابراین، در فرایند استعاره ما شاهد حرکت از سوی یک مفهوم عینی‌تر به مفهومی انتزاعی‌تر، و نه برعکس، هستیم. مشکل می‌توان تصور کرد که تجربه‌های معمول ذهنی، براساس استعاره‌ها مفهوم‌سازی نشوند؛ به این معنا که بخش عمده نظام ادراکی ما ماهیتاً استعاره‌ای است (Lakoff & Turner, 1989). به کمک استعاره است که زبان رشد می‌کند. پاسخ رایج در برابر پرسش «این چیست؟» هنگامی که پاسخ آن دشوار باشد، این است که، خوب، شبیه ... است. بنابراین، واژگان زبان مجموعه محدودی از واژه‌ها است که به کمک استعاره توان گسترش تا مرز بی‌نهایت و موقعیت‌های نامحدود و حتی خلق موقعیت‌های تازه را دارد. (Lakoff & Kovecses, 1987).

استعاره و کارکردهای گوناگون آن، از سوی صاحب‌نظران رشته‌های علمی تأثیرگذار در حوزه علوم شناختی (مانند فلسفه، روان‌شناسی، زبان‌شناسی، و انسان‌شناسی) بسیار مورد توجه قرار گرفته‌است. برای نمونه، جرج لیکاف^۲ استاد زبان‌شناسی دانشگاه برکلی در کالیفرنیا و یکی از مدرسان به‌نام نظریه‌دستور زبان گشتاری^۳ نوآم چامسکی^۴ در دهه ۱۹۶۰، که بعدها معناشناسی زایشی^۵ را در مقابل دستور زایشی^۶ چامسکی ارائه کرد، آثار گوناگونی را با تأکید بر نقش

¹ conceptual metaphor

² George Lakoff

³ transformational grammar

⁴ Noam Chomsky

⁵ generative semantics

⁶ generative syntax

محوری استعاره در تفکر انسان رواج داده‌است. جرج لیکاف که خود را تحلیل‌گر استعاره می‌داند بر این باور است سیستم ادراکی ذهن، که خاستگاه فکر و عمل ما به شمار می‌آید، ماهیتی کاملاً استعاره‌ای دارد و تفکر غیر استعاره‌ای فقط زمانی محتمل است که ما فقط درباره واقعیت‌های فیزیکی محض سخن بگوییم. به باور وی، هر چه یک مفهوم انتزاعی تر باشد، نقش استعاره‌ها برای بیان آن پررنگ‌تر می‌شود. برای نمونه، درک ما از استعاره‌هایی مانند «او همه استدلال‌های مرا در هم کوید» و یا «ادعاهای شما دفاع‌شدنی نیست» فقط بر اساس این استعاره ادراکی به دست می‌آید که «مباحثه، نوعی جنگ است». تأکید لیکاف و کووچس (Lakoff & Kovecses, 1987) بر استعاره ادراکی به این معنا است که جمله‌های بالا و مانند آن، چینی‌ش صرف چند واژه کنار هم نیست، و محدود کردن استعاره به مجاز ادبی، تفکری مردود و ناپخته است. به باور وی، استعاره «مباحثه، نوعی جنگ است» چیزی است که ما در فرهنگ خود با آن زندگی می‌کنیم و عملکرد ما به هنگام بحث بر اساس همین استعاره شکل می‌گیرد (Lakoff & Kovecses, 1987). به باور لیکاف، توسعه فکر، مرهون فرایند توسعه استعاره‌های بهتر است، به این معنا که کاربست یک حوزه دانش در حوزه‌ای دیگر، استنباط و برداشت‌های جدیدتری به ارمغان می‌آورد. او برخلاف روح کارکردگرایی حاکم بر علوم شناختی امروز، که بر ماهیت انتزاعی ذهن تأکید دارد، معتقد به جسمیت ذهن^۱ بوده و مدعی است همه شناخت بشر - اعم از انتزاعی‌ترین استدلال‌ها - به عواطف و سیستم موتور حسی وی وابسته است. او به روشنی می‌گوید: «ما چیزی جز شبکه عصبی نیستیم. مغز اطلاعات خود را از بقیه بدن می‌گیرد. بنابراین، جسم ما و کارکرد آن در جهان اطراف، دقیقاً مفاهیم و تصوراتی به ما می‌دهد که از طریق آن‌ها می‌فهمیم، ما به چیزی نمی‌توانیم فکر کنیم، جز آن‌چه مغز مادی ما در اختیارمان می‌گذارد». او در تضاد با نظریه کلاسیک فلسفه ذهن که مغز را همانند رایانه دیجیتالی، فقط سیستم پردازش‌گر یک زبان نمادین می‌داند، ریاضیات را فاقد جوهر مستقل می‌داند و به وجود ذاتی آن در جهان فیزیکی، تردید دارد و تأکید می‌کند که مفاهیم ریاضیاتی و فلسفی در پرتو ذهن جسمی ما قابل درک می‌شوند. ژرفای افکار لیکاف و هم‌فکرانش درباره ذهن جسمی به اندازه‌ای است که همه سنت‌های علمی و فلسفی غرب را به چالش می‌کشد (Lakoff & Kovecses, 1987, p. 35).

تعمیم رویکرد زبان‌شناسی شناختی لیکاف به سیاست، ادبیات، فلسفه و ریاضیات، او را وارد پهنه‌ای کرده‌است که در علوم سیاسی اهمیت ویژه‌ای دارد. او در نوشته‌ها و سخنان خود به تبیین ساختارهای ادراکی‌ای می‌پردازد که از دیدگاه وی برای درک روند سیاسی بسیار حیاتی‌اند.

¹ embodiment of mind

جالب اینکه او معمولاً دیدگاه‌های سیاسی ویژه خود را بر اساس ساختارهای مورد بحث بیان می‌کند. لیکاف در کتابی با نام سیاست اخلاقی^۱ که آمیزه‌ای است از علوم شناختی و تحلیل سیاسی، به صورت گسترده، به شرح استعاره‌های ادراکی پرداخته‌است و استدلال می‌کند اختلاف دیدگاه دو جناح محافظه‌کار و دمکرات در آمریکا ناشی از این واقعیت است که آن‌ها در تبیین رابطه میان حکومت و شهروندان استعاره‌های متفاوتی را به خدمت می‌گیرند. با چیرگی محافظه‌کاران بر سنا، مجلس نمایندگان و کاخ سفید، جرج لیکاف و چند تن از اعضای هیئت علمی دانشگاه‌های برکلی^۲ و یوسی دیویس^۳ گرد هم آمدند تا با ایجاد اندیشه‌گاهی به نام مؤسسه راک^۴ ریح مقبولیت دیدگاه‌های لیبرال را در افکار عمومی افزایش دهند. براساس ادعای کارشناسان راک ریح، محافظه‌کاران تقریباً هر موضوعی را در قالب و چارچوب موردنظر خود رواج می‌دهند و برای بیان و ترویج جهان‌بینی خود، هزینه‌گرافی را صرف تولید زبانی ویژه کرده‌اند. زبان، همواره با چیزی که چارچوب یا قالب‌بندی نامیده می‌شود همراه است. هر واژه بر حسب یک چارچوب ادراکی معنا می‌شود. برای نمونه، اگر نزد شما واژه‌ای مانند شورش، تداعی‌کننده جمعیتی ستم‌دیده و رنج‌کشیده باشد که در حال مبارزه برای سرنگونی حاکمانی ظالم‌اند، می‌تواند مفهومی مثبت به شمار آمده، یعنی مطابق با همان چارچوب یا قالب‌بندی مورد بحث. با این وجود، اگر واژه رأی‌دهندگان را به دنبال واژه شورش بیاوریم، معنایی استعاره‌ای ساخته‌ایم که بیان می‌کند رأی‌دهندگان مردمی سرکوب‌شده‌اند، حاکمان سرکوب‌گرند، و چه خوب که مردم در پی سرنگونی آن‌ها هستند. این‌ها مواردی است که در پی مشاهده تیترو شورش رأی‌دهندگان، ناخودآگاه به ذهن ما خطور می‌کند و در تنظیم اخبار و رقابت‌های انتخاباتی بسیار مورد توجه است (Lakoff & Johnson, 1980, p. 39). در ادامه، مثالی از اهمیت قالب‌های استعاره‌ای آورده می‌شود. آرنولد شوارتزینگر هنرپیشه معروف هالیوود که در سال ۲۰۰۳ از سوی جمهوری خواهان در انتخابات فرمانداری کالیفرنیا شرکت کرده و عاقبت پیروز شد، در یکی از نطق‌های تبلیغاتی خود گفت: «زمانی که مردم برنده شوند، سیاست مثل همیشه بازنده است». آن‌چه او انجام داد این بود که خود و دیگر سیاست‌مداران جمهوری خواه را در قالب مردم و سیاست‌مداران دمکرات را در قالب سیاست معرفی کرد. قدرت این استعاره به اندازه‌ای بود که دمکرات‌ها ندانستند چگونه و از کجا ضربه خوردند، فقط فهمیدند که ناخودآگاه در قالب دشمنان مردم شناخته می‌شوند.

¹ moral politics

² Berkly

³ UC Davis

⁴ Rockrige institute

نظریه استعاره مفهومی لیکاف و جانسون (Lakoff & Johnson, 1980) دربردارنده نداشت‌هایی از قلمرو مفهومی درون‌داد به قلمرو مفهومی برون‌داد است، گرچه توضیح نمی‌دهد چرا فقط بخش‌های خاصی از قلمروی درون‌داد به قلمرو برون‌داد نگاشت داده می‌شود. برای نمونه، در جمله زیر مفهوم «کودکی» به یک حوزه نو در روان‌شناسی نگاشت می‌یابد:

1. Cognitive psychology is still in its infancy. (Lakoff & Johnson, 1980, p. 47)

روان‌شناسی شناختی هنوز در دوران کودکی خود به سر می‌برد.

اکنون پرسش این است که چرا فقط عناصر ویژه‌ای از مفهوم «کودکی» به قلمرو دیگر نگاشت می‌شود (عناصری مانند نخستین مرحله زندگی، ناپختگی، تکامل نیافتگی) و دیگر عناصر آن (مانند گریه کردن، زیاد خوابیدن، شیرخوارگی، غان و غون کردن) نگاشت نمی‌یابند؟

گرادی، اوکلی و کولسون (Grady et al., 1999) از یکی از شناخته‌شده‌ترین نمونه‌ها در زبان‌شناسی شناختی بهره گرفته‌اند تا نشان دهند که نگاشت قلمروها در نظریه استعاره مفهومی نمی‌تواند خوانش استعاری برخی نمونه‌ها را شرح دهد:

2. The surgeon is a butcher

جراح، قصاب است.

در این مثال، جراح یک فرد بی‌مهارت معرفی شده است؛ چون جراح به قصاب تشبیه شده که بدون دقت و حساسیت بر روی بدن حیوان بی‌جان کار بریده و تکه تکه کردن را انجام می‌دهد. وی بر عکس جراح است که با دقت و حساسیت تمام در اتاق عمل بر روی بدن انسان جراحی می‌کند. این در حالی است که قصاب‌ها لزوماً بی‌مهارت نیستند. این پژوهشگران نشان دادند که نظریه آمیختگی مفهومی چگونه می‌تواند خوانش استعاری این جمله را تبیین کند. با توجه به برقراری طرح‌واره‌های ذهنی در این مورد و نگاشت‌های مربوطه می‌توان بیان نمود پزشکی که می‌کوشد با ابزارهای قصابی بیمارش را درمان کند، بی‌گمان زخمی ماندگار بر تن بیمار به جا می‌گذارد و یک پزشک ماهر و توانا به شمار نمی‌آید.

چگونگی تعریف مجاز در زبان‌شناسی شناختی هنوز موضوعی چالش‌برانگیز است. با وجود این، سه دیدگاه اصلی درباره مجاز می‌توان یافت که رویز دمندزا (Ruiz de Mendoza, 2014) به آن پرداخته است. بر اساس یکی از این دیدگاه‌ها، مجاز نیز مانند استعاره یک نگاشت مفهومی است؛ یعنی، یک یا چند تناظر میان قلمروهای مفهومی یا عنصرهایی از یک قلمرو مفهومی؛ اما دو تفاوت اصلی میان استعاره و مجاز دیده می‌شود: اول اینکه، مجاز در درون یک قلمرو مفهومی روی می‌دهد، در حالی که استعاره میان دو قلمرو مفهومی واقع می‌شود. دوم اینکه، مجاز

دربردارنده رابطه «به جای» میان دو بخش مرتبط با هم در یک قلمرو مفهومی، یا میان کل قلمرو مفهومی با بخشی از آن است؛ اما استعاره دربردارنده رابطه این همانی است که پیرو آن یک قلمرو مفهومی بر پایه قلمرو مفهومی دیگر درک و بیان می‌شود. دیدگاه دوم دیدگاه لیکاف و جانسون (Lakoff & Johnson, 1980) و لیکاف و ترنر (Lakoff & Turner, 1989) است. در این دیدگاه، بر کارکرد ارجاعی مجاز تأکید شده است که در آن، قلمرو آغاز^۱ برای ارجاع به قلمرو پایانه^۲ به کار برده می‌شود.

دیدگاه دیگر، که برگرفته از لنگاکر (Langaker, 1993) است، مجاز را در پیوند با موضوع نقطه ارجاع^۳ مطرح می‌کند. در این دیدگاه، قلمرو مفهومی آغاز، دسترسی ذهنی به قلمرو پایانه و تماس و ارتباط ذهنی با قلمرو پایانه را ممکن می‌کند. یکی از انتقادهایی که بر این دیدگاه وارد است، کلی و فراگیر بودن آن و ناتوان بودنش در نشان دادن تفاوت میان مجاز با دیگر پدیده‌های غیر مجازی است. دیدگاه سوم در واقع نسخه اصلاح شده دیدگاه نخست است و بر اساس این دیدگاه، مجاز یک نگاشت مفهومی درون قلمروی است که در آن، قلمرو پایانه، حاصل گسترش یا کاهش عناصری از قلمرو آغاز است. این دیدگاه وابسته به رویز دمنندزا (Mendoza, 2000 Ruiz de)، دیرون (Dirven, 2005) و گیرارتس و پرسمن (Geeraerts & Peirsman, 2011) است. سه دیدگاه گفته شده با هم قابل جمع اند و می‌توان گفت مجاز، یک پیوند یا نگاشت مفهومی درون قلمروی است که در آن، قلمرو آغاز، از طریق عملکرد شناختی گسترش یا کاهش قلمرو مفهومی، دسترسی ذهن به قلمرو پایانه را فراهم می‌کند. این در حالی است که، استعاره یک نگاشت مفهومی برون قلمروی است و در آن، قلمرو آغاز برای درک و بیان قلمرو پایانه (از راه همانندی یا همبستگی) به کار می‌رود.

دو مفهومی که در استعاره شرکت می‌کنند، اساساً دارای رابطه شباهت هستند. شباهت سرچشمه‌های متفاوتی دارد. این شباهت ممکن است واقعی، ادراک شده و یا ناشی از روابط تجربی باشد. بنابراین، عبارت «شباهت» را تعمداً مبهم و سطحی به کار می‌برند. مجاز از این نظر در تقابل با استعاره قرار می‌گیرد که مبتنی بر رابطه مجاورت معنایی است. با توجه به تفاوت میان شباهت و مجاورت، ریموند گیبز (Gibbs, 1994)، آزمون خوبی را برای تشخیص استعاری یا مجازی بودن عبارات پیشنهاد می‌کند. این آزمون، آزمون «شبهه است» نام دارد (Gibbs, 1994).

این دو جمله را که یکی استعاری است و دیگری مجازی در نظر بگیرد:

¹ source domain

² target domain

³ reference point

۳. الف) این پفک در همان دور اول مبارزه ضربه فنی شد (استعاره).

ب) دارم شکسپیر می‌خوانم (مجاز).

اگر با استفاده از آزمون «شبهه است» بتوانیم دگرگفتی برای مقایسه پیدا کنیم می‌توان گفت آن مقایسه که معنی دار است، استعاره و مقایسه بی‌معنا، مجاز است.

۴. الف) این مشت زن شبهه پفک است (استعاره).

ب) یکی از آثار شکسپیر شبهه شکسپیر است (مجاز) - غیر قابل قبول.

آشکار است که این آزمون باید مطابق با مقوله دستوری واژه‌ها و سازه‌های جمله باشد. برای نمونه، اگر استعاره اسم نباشد، برخلاف مورد بالا، باید مطابقت‌های مناسب را انجام دهیم تا بتوانیم آزمون را اعمال کنیم. بنابراین شباهت، مشخصه استعاره است، هرچند مجاورت و ویژگی مجاز است. اما باید توجه کرد همان گونه که انواع بسیار متفاوت شباهت وجود دارد، انواع بسیار متنوع مجاورت نیز وجود دارد (همان).

استعاره مفهومی و نقش آن در گسترش معنایی، مورد علاقه بسیاری از معناشناسان شناختی بوده است؛ در این باره نقش مجاز نیز دارای اهمیت است. این در حالی است که استعاره بر پایه همانندی^۱ استوار است، مجاز متکی به تداعی^۲ و هم‌نشینی است و حتی می‌توان آن را نمونه‌ای از پدیده نقطه ارجاع دانست. شاید بتوان گفت کاربرد مجاز در زبان بیشتر از استعاره است اما به دلیل ظرافت و پوشیدگی اغلب به چشم نمی‌آید. وجود استعاره در جمله «He's a pig» (او خوک است) آشکار است؛ اما مجازهای نهفته در جمله «Are you in the phone book?» (آیا شما در دفترچه تلفن هستید؟) چندان آشکار نیستند. منظور گوینده این نیست که خود شخص در دفترچه تلفن است، بلکه منظور نام شخص است و به سخن دقیق‌تر، یک بازنمود نوشتاری از نام اوست؛ پس خود شخص نقطه ارجاع برای دسترسی به نام او و نام نیز نقطه ارجاعی برای دسترسی به بازنمود نوشتاری آن است. همچنین، اگر دقیق بنگریم می‌بینیم که نام شخص «درون» دفترچه تلفن نیست بلکه بر روی صفحه آن نگاشته شده است. از این رو، این جمله ساده روزمره دست کم سه مجاز در خود دارد. همان گونه که این مثال نشان می‌دهد، مجاز اغلب وابسته به موقعیت است و در نتیجه مایه پویایی و انعطاف‌پذیری کاربرد زبان می‌شود. پس نباید گفت که در جمله بالا واژه‌های «you» و «phone book» دارای چندمعنایی هستند. ولی، واژه «pig» در جمله پیش از آن یک واژه چندمعنا به شمار می‌آید. استعاره، برخلاف مجاز، نقش چشم‌گیری در پیدایش «چندمعنایی» واژه‌ها دارد (Littlemore, 2009, p. 32).

¹ similarity
² association

در زبان فارسی واژه‌های مرکبی که از ترکیب دو جزء تشکیل می‌شوند از جنبه فرایندهای شناختی در دسته‌های مختلفی قرار می‌گیرند که از این قرارند:

۵. الف) آشپزخانه ← آشپز(وابسته) + خانه(هسته: مکان) ← ارتباط میان هسته و وابسته مجازی است.

ب) کباب‌خانه ← کباب(وابسته) + خانه(هسته: مکان) ← ارتباط میان هسته و وابسته مجازی است.

پ) خون گرم ← خون(وابسته) + گرم(هسته: فردی خوش رو و صمیمی) ← ارتباط میان اجزاء ترکیب استعاری است.

ت) دل‌خور ← دل(وابسته) + خور(هسته: ناراحت) ← ارتباط میان اجزاء ترکیب استعاری است.

ث) آشپزخانه ← آشپز(وابسته) + خانه(هسته: مکان) ← ارتباط میان هسته و وابسته مجازی است.

به باور بنسز (Benczes, 2006) هرچه در ترکیب‌ها ارتباط استعاری قوی‌تر باشد، میزان خلاقیت به کاررفته بیشتر خواهد بود و به سطح انتزاعی معنا افزوده می‌شود. برای نمونه، واژه مرکب «دلگرم» در برابر «درخت سیب» از انتزاع و خلاقیت بیشتری برخوردار است که بنسز این نوع ترکیب‌ها را در پیوند با نام «ترکیب خلاق^۱» می‌آورد.

۳. تحلیل داده‌ها

در بخش تجزیه و تحلیل، تمام فرایندهای شناختی و فرایند شناختی فعال، بر پایه نظریه آمیختگی معنایی بنسز (Benczes, 2006) در مورد تمام داده‌ها تعیین می‌شوند. همچنین، بر مبنای مفاهیم شناختی مطرح، ساختار معنایی صفت‌های مرکب از جنبه در برداشتن استعاره، مجاز و ارتباط هسته و وابسته بررسی و طبقه‌بندی می‌شوند. همه این تحلیل‌ها به صورت دسته‌بندی شده به همراه یک نمونه مربوط به هر نوع تحلیل در جدول (۱)، آورده شده‌است که این نوع دسته‌بندی داده‌ها براساس نوع آمیختگی و فراوانی رخداد هر یک از داده‌ها است.

در جدول (۱)، داده‌ها بر اساس نوع فرایند شناختی دسته‌بندی می‌شوند. همچنین در بخش پسین، برخی داده‌ها را برحسب تصادف برای تجزیه و تحلیل برگزیده و دسته‌بندی مربوط به آن‌ها را شرح می‌دهیم.

¹ creative compounding

جدول ۱: تحلیل شناختی صفت‌های مرکب

صفت مرکب	استعاره	مجاز	استعاره- مجاز	فراوانی
۱	فراخ‌دیده	*		۱
۲	زبان‌بسته		*	۱
۳	دودل		*	۱
۴	پاشنه‌بلند	*		۱
۵	شادکام		*	۱
۶	دیودل		*	۲
۷	شترکینه	*		۲
۸	مردم‌دار	*		۱
۹	سَمَنبَر		*	۲
۱۰	زبان‌بریده		*	۱
۱۱	تیزرو	*		۱

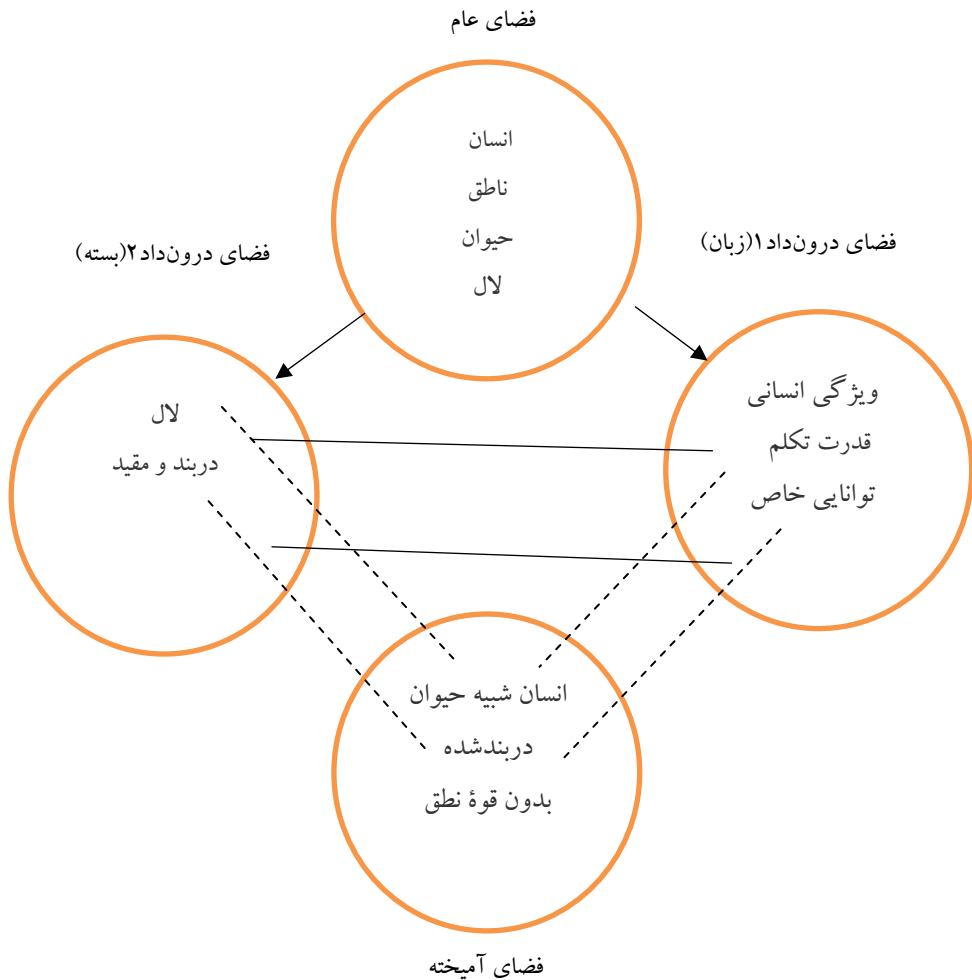
اکنون برای نمونه از میان همه داده‌ها، تحلیل تفصیلی چند داده از منظر آمیختگی معنایی، توضیح‌های مربوط به درون‌داد و برون‌داد و فضای عام و آمیخته همراه با رسم نمودار چهارفضایی مربوط به آن‌ها و میزان خلاقیت فرایندهای مربوطه آورده می‌شود.

صفت‌های مرکب زبان‌بسته، دودل، پاشنه‌بلند، فراخ‌دیده، شادکام، دیودل، شترکینه، مردم‌دار، سمنبر، زبان‌بریده و تیزرو را در نظر بگیرید. همگی این صفت‌ها معانی آمیختگی دارند که فرآورده فرافکنی درون‌دادهای آن یعنی دو جزء تشکیل‌دهنده آن بر فضای آمیخته است. از منظر نظریه آمیختگی مفهومی مطرح شده در کتاب بنسز (Benczes, 2006)، هر یک از این صفت‌های مرکب را می‌توان در یکی از این دسته‌ها یعنی استعاره، مجاز یا ادغام قرارداد. در ادامه، نمونه‌ای از تحلیل شناختی داده‌ها را به صورت تفصیلی می‌آوریم.

۳.۱. تحلیل فضای آمیختگی صفت مرکب زبان بسته

زبان‌بسته صفت مرکبی است که برای توصیف حیوان به کار می‌رود و بار معنایی عاطفی همراه با دل‌سوزی را القاء می‌کند. در فضای درون‌داد اول که مربوط به زبان است، «زبان» نماد قوه نطق است. درون‌داد دوم مربوط به صفت «بسته» است که برای هر چیز متحرکی می‌توان آن را به کار برد و بسته یعنی چیزی که قابلیت حرکت را دارد اما بند شده و آزادی حرکت ندارد. در فضای

برون‌داد فقط انسان قدرت سخن گفتن دارد و حیوان نمی‌تواند سخن گوید. در فضای آمیخته زبان موجودی با قابلیت حرکت است که بسته شده و به علت عدم حرکت کارایی ندارد. از طرفی، به سبب آنکه فقط زبان نیست که برای سخن گفتن استفاده می‌شود، بلکه اجزاء دیگر دهان نیز برای سخن گفتن به کار برده می‌شود، پس رابطه جزء به کل برقرار است و این ترکیب مجاز نیز به شمار می‌آید. کل ترکیب به موجودی اشاره می‌کند که از زبانش نمی‌تواند بهره برد.



شکل ۱: فضای آمیختگی صفت مرکب زبان بسته

زبان‌بسته صفتی است که برای حیوان در برابر انسان که قدرت سخن گفتن دارد به کار می‌رود و زبان را موجودی زنده در نظر می‌گیرد که اگر بسته باشد قادر به حرکت و فعالیت نخواهد بود. از یک سو زبان به یک موجود متحرک تشبیه شده و از سوی دیگر زبان به عنوان نماد سخن‌گویی است که اگر آزاد باشد قادر به سخن گفتن است و وجه تمایز انسان و حیوان و از سوی دیگر ساخت چنین صفتی نوعی مظلومیت را علاوه بر حیوان بودن به موصوف می‌دهد.

دودل صفت مرکبی است که برای انسانی که در تصمیم‌گیری‌اش شک دارد گفته می‌شود. در این ترکیب دل، به طور مجازی به عنوان فکر یا تصمیم انسان در نظر گرفته می‌شود انسانی که صاحب تفکر و قدرت تصمیم‌گیری است و از سویی دیگر عدد دو در برابر عدد یک نشان‌دهنده شک و عدم رسیدن به وحدت نظر است و این ترکیب برای تشریح موقعیت شک و تردید به کار می‌رود. ترکیب انسان مردد را به انسانی تشبیه می‌کند که صاحب دو دل است.

صفت مرکب پاشنه‌بلند برای توصیف کفش زنانه به کار می‌رود و ظاهر کفش را که ملموس است توصیف می‌کند. تنها آمیختگی مفهومی این است که برای کفش مانند پا، قسمت پاشنه در نظر گرفته می‌شود.

به طور کلی، در ترکیب زبان‌بسته دو جهان مختلف تشبیه در نظر گرفته شده‌است؛ از یک سو، زبان به موجود متحرک و پویا تشبیه شده و از سویی دیگر بستن عملی است که بر روی زبان اتفاق افتاده و حیوان صاحب‌زبانی است که آن را بسته‌اند. یعنی زبان به طور مجازی به عنوان قوه نطق در نظر گرفته شده‌است. پس هم استعاره و هم مجاز در کنار هم، ترکیب را ساخته‌اند. از نظر میزان خلاقیت و پیچیدگی فرایند آمیختگی مفهومی سه ترکیب بالا را به شکل زیر می‌توان نمایش داد:

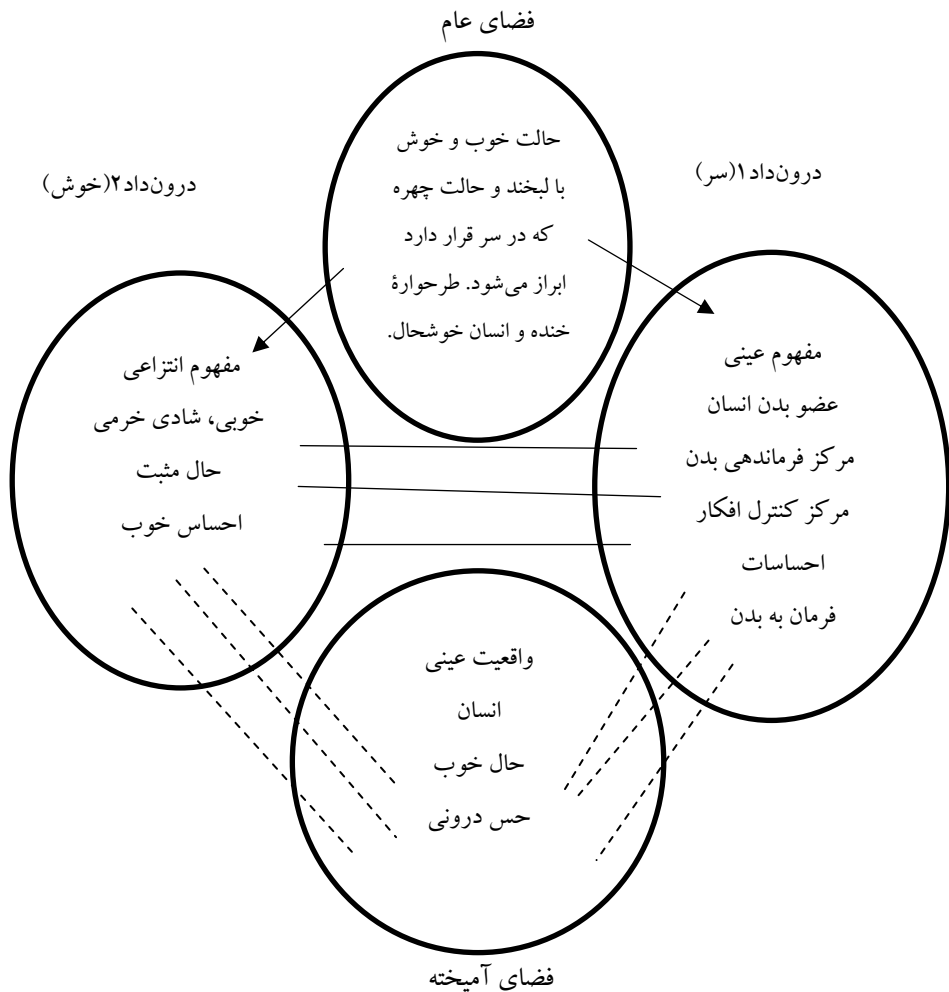
۶. انگاره ۱: پاشنه بلند > زبان بسته > دودل

به این صورت درجه انتزاعی بودن و خلاقیت دودل بیشتر از زبان‌بسته و زبان‌بسته بیشتر از پاشنه‌بلند است. به این صورت که بین «دو» و «دل» رابطه حقیقی و واقعی که متشکل از عدد دو و دل است برقرار نیست و مفهوم اصلی این ترکیب از جمع مفاهیم اجزاء سازنده تشکیل نشده‌است و نمی‌توان معنی اصلی را از برآیند مفاهیم اجزاء به دست آورد. هر چند بین زبان و بسته، رابطه از درجه انتزاعی کمتری برقرار است و بسته بودن نمایانگر مفهوم مظلوم بودن و ناتوانایی در سخن گفتن است. اگر زبان بسته باشد به معنی عدم توانایی سخن گفتن است، زیرا زبان جزء اصلی در توانایی سخن گفت است که این معنی را می‌توان تا اندازه‌ای از مفاهیم دو جزء ترکیب حدس زد. به روشنی، گویشوران زبان فارسی در مورد واژه پاشنه‌بلند می‌توانند پی به مفهوم ترکیب ببرند زیرا

انتزاع رابطه بین اجزاء این ترکیب به مراتب از دو مورد پیشین کمتر است.

۲.۳. تحلیل فضای آمیختگی صفت مرکب سرخوش

سرخوش صفت مرکبی است که در مفهوم «انسان خوشحال» به کار می‌رود. در این ترکیب، واژه «سر» مرکز افکار و اندیشه‌های انسانی است که جزئی از بدن انسان است و در این جا به مثابه کل انسان به شمار می‌آید و از این جنبه، مجاز جزء به کل در نظر گرفته می‌شود. ارتباط بین هسته معنایی و این جزء ساختار، ارتباط مجازی است. مطابق نظریه آمیختگی مفهومی چهار فضای مورد نظر این ترکیب مانند شکل (۲) قابل ترسیم است.



شکل ۲: فضای آمیخته مفهوم صفت مرکب سرخوش

در ادامه، این صفت را با دو صفت سرخ‌پوست و سیاه‌دل از جنبه میزان خلاقیت بررسی می‌کنیم.

سرخ‌پوست صفت مرکبی است که برای انسان‌هایی که رنگ پوستشان متمایل به سرخ است، به کار می‌رود که از مردمان بومی آمریکا هستند. در این صفت نیز پوست بدن واقعاً سرخ نیست بلکه کمی با سفید فرق دارد و به سرخی می‌زند و ترکیب استعاری به شمار می‌آید و رنگ پوست در جهت توصیف ظاهری فرد به کار رفته است. در این ترکیب از شبیه بودن رنگ پوست به رنگ سرخ در توصیف رنگ پوست که یک ویژگی ظاهری و ملموس یک انسان است، بهره گرفته می‌شود. در مدل چهار فضایی آمیختگی مفهومی، درون‌داد اول شامل تعریف انسان است که بدن انسان را پوست می‌پوشاند و رنگ ویژه‌ای دارد. درون‌داد دوم شامل انواع رنگ است. اما آنچه در فضای عام قرار می‌گیرد، اطلاعاتی است که فرد در مورد انواع نژاد انسان دارد مانند زردپوست و سفیدپوست و طرحواره‌های موجود در این دنیا که مربوط به انسان و انواع نژاد انسانی است که در آمریکا زندگی می‌کرده‌اند. با مرتبط ساختن و انطباق دو فضای درون‌داد و دنیای عام در فضای آمیخته، انسانی تصور می‌شود که دارای چهره‌ای به رنگ متمایل به سرخ است و از ساکنین اولیه آمریکا است.

سیاه‌دل صفت مرکبی است که برای توصیف انسان ظالم و بدنیت به کار گرفته می‌شود. در این ترکیب نیز واژه «دل» در قالب مجاز به معنای انسان به کار رفته است. در این ترکیب «دل» در دنیای عام، مرکز عاطفه، احساس و رحم است. در فضای درون‌داد دوم رنگ سیاه مفهومی منفی و بد دارد و پلیدی را القاء می‌کند. در فضای عام رنگ سیاه نشانه سوگواری، پیشامد ناگوار رخدادهای بد است. بنابراین، در فضای آمیخته، مفهوم منفی سیاه و دل با هم در هم می‌آمیزد و صفت مرکبی را به دست می‌دهد که مفهومی انسان بد و بی‌رحم است.

سه صفت مرکب مورد بحث از نظر سطح خلاقیت و آمیختگی مفاهیم یکسان نیستند. در واژه سرخ‌پوست هر دو جزء ترکیب ملموس هستند و در دنیای عام مشابه ملموس آن مانند سفیدپوست نیز وجود دارد.

واژه مرکب سرخ‌خوش شامل یک جزء انتزاعی «خوش» است که در دنیای عام طرحواره خنده یا لبخند را تداعی می‌کند. در صفت مرکب سیاه‌دل با اینکه رنگ سیاه ملموس است چون در تعبیر نشانه‌ای به کار رفته است خود شامل آمیختگی مفهومی است و انتزاعی به شمار می‌رود. بنابراین انگاره (۲)، ترتیب این سه صفت مرکب از جنبه میزان خلاقیت در خلق معنا را نشان می‌دهد.

۷. انگاره ۲: سرخپوست > سرخوش > سیاه‌دل

در ادامه، تحلیل‌های بیشتری برای مقایسه میزان خلاقیت فرایندها آورده می‌شود. در ساخت سه صفت مرکب فراخ دیده، شادکام و دیودل به ترتیب فضای آمیخته را می‌توان این‌گونه توصیف نمود که در فراخ دیده، مجاز جزء به کل به کار رفته و انسان را با توجه به اندازه و توصیف چشمانش توصیف می‌کند. شادکام شامل فرایند استعاره و مجاز است اما این‌بار، شادی به صورت کنایی به معنای شیرینی است و شادکام، انسانی است که شاد است به اعتبار مزه شیرین شادی. بنابراین، پیچیدگی معنایی و خلاقیت معنایی بیشتری نسبت به فراخ دیده دارد. در دیودل، دیو منبع شر و بدی است که انسان بد به صورت استعاری به آن تشبیه شده است و دل نیز مجاز جزء به کل است بنابراین، ارتباط میزان خلاقیت این سه صفت مرکب را به صورت انگاره (۳)، می‌توان نشان داد.

۸. انگاره ۳: فراخ دیده > شادکام > دیودل

انگاره (۴)، میزان خلاقیت به کاررفته در صفت‌های مرکب سَمَنبر، شترکینه و مردم‌دار را به صورت مقایسه‌ای نشان می‌دهد. سمنبر که صفت مرکبی است بر اساس فرایند شناختی استعاره-مجاز به نسبت شترکینه که رابطه‌ای کنایی را نشان می‌دهد از میزان خلاقیت بیشتری برخوردار است. افزون بر این، مردم‌دار که براساس فرایند شناختی مجاز و استعاره شکل گرفته است از میزان خلاقیت بیشتری برخوردار است. به این معنا که میزان آمیختگی، فضای شناختی بیشتری را شامل می‌شود زیرا هیچ یک از قسمت‌های تشکیل دهنده آن یعنی مردم و دار در معنای اصلی خود به کار نرفته است. در صورتی که در ترکیب «شترکینه» کینه در معنای اصلی خود به کار رفته و در سمنبر نیز بر در معنای مجازی خود دلالت بر انسان و معشوق دارد.

۹. انگاره ۴: شترکینه > سمنبر > مردم‌دار

انگاره (۵)، میزان خلاقیت شناختی در ترکیبات چهارشانه، تیزرو و بزدل را نشان می‌دهد. در چهارشانه فرایند شناختی مجاز دخیل است که ترکیبی را ساخته که ظاهر فرد را توصیف می‌کند و صفت با مدلول خود چندان فاصله‌ای ندارد. تیزرو نیز برپایه فرایند شناختی استعاره ساخته شده که به انسان یا شیء پرسرعت دلالت دارد. بنابراین، در تیزرو نسبت به چهارشانه دال و مدلول فاصله بیشتری از هم دارند. همچنین، صفت بزدل براساس فرایند استعاره و مجاز ساخته شده و بر انسان ترسو دلالت دارد و از خلاقیت بیشتری برخوردار است. زیرا تصویرسازی معنایی و آمیختگی فضای شناختی بیشتری دارد.

۱۰. انگاره ۵: تیزرو > چهارشانه > بزدل

انگاره (۶)، میزان خلاقیت به کار رفته در صفت‌های مرکب «دیرآموز، پردوام و بازیگوش» را در مقایسه با یک‌دیگر نشان می‌دهد. دیرآموز صفتی است که بر پایه مجاز ساخته شده است و پردوام براساس فرایند شناختی استعاره و در مقابل، بازیگوش براساس ادغام فرایندهای استعاره و مجاز ساخته شده است. «بازیگوش» به نسبت «پردوام» و «پردوام» به نسبت «دیرآموز» از آمیختگی فضای شناختی و در نتیجه از میزان خلاقیت بیشتری برخوردار بوده است.

۱۱. انگاره ۶: دیرآموز > پردوام > بازیگوش

انگاره (۷)، میزان خلاقیت به کار رفته در صفت‌های مرکب «خوب‌روی، چشم دریده و تیزبین» را در مقایسه با یک‌دیگر نشان می‌دهد. «خوب‌روی» صفتی است که بر پایه مجاز ساخته شده است و تیزبین براساس فرایند شناختی ادغام و در مقابل چشم‌دریده که براساس درآمیختن فرایندهای استعاره و مجاز ساخته شده است. «چشم‌دریده» به نسبت «تیزبین» و «تیزبین» به نسبت «خوب‌روی» از آمیختگی فضای شناختی و در نتیجه از میزان خلاقیت بیشتری برخوردار بوده است.

۱۲. انگاره ۷: خوب‌روی > تیزبین > چشم دریده

انگاره (۸)، میزان خلاقیت به کار رفته در صفت‌های مرکب «توسرخ، خونگرم و پُرتاقت» را در مقایسه با یک‌دیگر نشان می‌دهد. «توسرخ» صفتی است که بر پایه مجاز ساخته شده است و پُرتاقت بر اساس فرایند شناختی استعاره و در مقابل خون‌گرم براساس ادغام فرایندهای استعاره و مجاز ساخته شده است. «خون‌گرم» به نسبت «پُرتاقت» و «پُرتاقت» به نسبت «توسرخ» از آمیختگی فضای شناختی و در نتیجه از میزان خلاقیت بیشتری برخوردار بوده است.

۱۳. انگاره ۸: توسرخ > پُرتاقت > خونگرم

انگاره (۹)، میزان خلاقیت به کار رفته در صفت‌های مرکب «نوک‌تیز، پرچم‌دار و پُردل» را در مقایسه با یک‌دیگر نشان می‌دهد. «نوک‌تیز» صفتی است که بر پایه مجاز ساخته شده است و «پرچم‌دار» براساس فرایند شناختی استعاره و در مقابل، پُردل بر اساس ادغام فرایندهای استعاره و مجاز ساخته شده است. «پُردل» به نسبت «پرچم‌دار» و «پرچم‌دار» به نسبت «نوک‌تیز» از آمیختگی فضای شناختی و در نتیجه از میزان خلاقیت بیشتری برخوردار بوده است.

۱۴. انگاره ۹: نوک‌تیز > پرچم‌دار > پُردل

انگاره (۱۰)، میزان خلاقیت به کار رفته در صفت‌های مرکب «جهانگرد، کفرآمیز و پرچانه» را در مقایسه با یک‌دیگر نشان می‌دهد. «جهانگرد» صفتی است که بر پایه مجاز ساخته شده است و «کفرآمیز» براساس فرایند شناختی استعاره و در مقابل، «پرچانه» بر اساس ادغام فرایندهای استعاره و مجاز ساخته شده است. «پرچانه» به نسبت «کفرآمیز» و «کفرآمیز» به نسبت «جهانگرد» از

آمیختگی فضای شناختی و در نتیجه از میزان خلاقیت بیشتری برخوردار بوده است.

۱۵. انگاره ۱۰: جهانگرد > کفرآمیز > پرچانه

انگاره (۱۱)، میزان خلاقیت به کار رفته در صفت‌های مرکب «خودباور، سنگ‌انداز و چشم‌چران» را در مقایسه با یک‌دیگر نشان می‌دهد. «خودباور» صفتی است که بر پایه مجاز ساخته شده است و «سنگ‌انداز» براساس فرایند شناختی استعاره و در مقابل، چشم‌چران براساس ادغام فرایندهای استعاره و مجاز ساخته شده است. «چشم‌چران» به نسبت «سنگ‌انداز» و «سنگ‌انداز» به نسبت «خودباور» از آمیختگی فضای شناختی و در نتیجه از میزان خلاقیت بیشتری برخوردار بوده است.

۱۶. انگاره ۱۱: خودباور > سنگ‌انداز > چشم‌چران

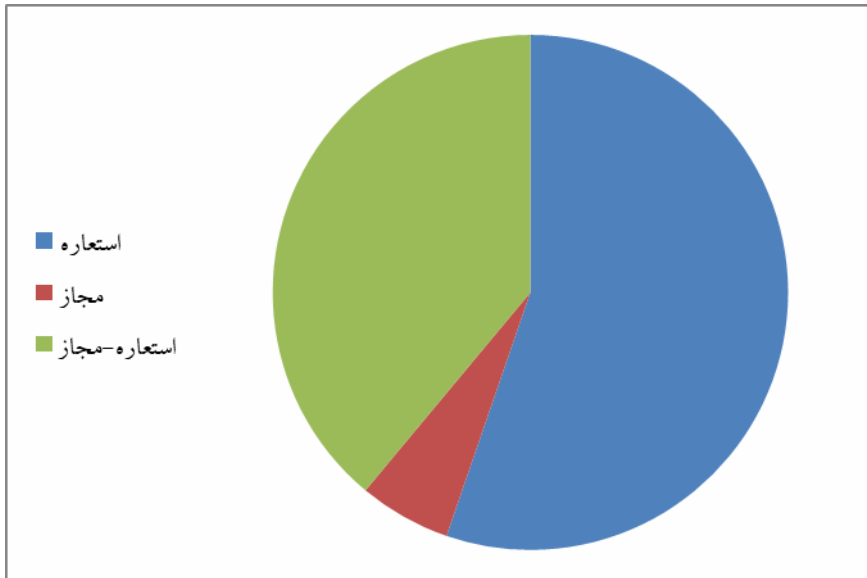
۳.۳. فرایندهای آمیختگی مفهومی

در راستای انجام تحلیل معناشناختی صفت‌های مرکب، این صفت‌ها از انواع متفاوت آمیختگی معنایی بهره می‌برند که در جدول (۲) آورده شده‌اند. تحلیل کمی این دسته‌بندی از جنبه فراوانی کاربرد به شرح زیر است:

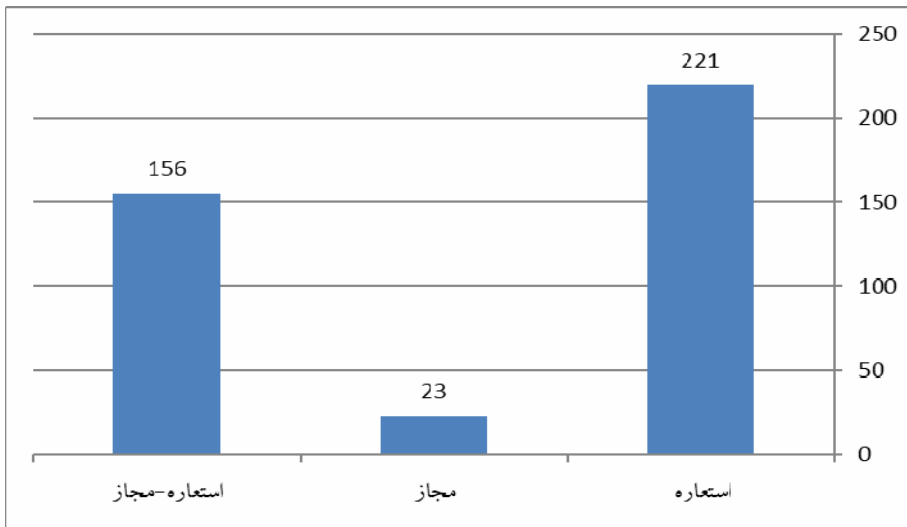
جدول ۲: فراوانی فرایندهای شناختی صفت‌های مرکب زبان فارسی

فراوانی	درصد فراوانی نسبی	فرایند شناختی
۲۲۱	۵۰٪	استعاره
۲۳	۳٪	مجاز
۱۵۶	۴۷٪	ادغام (استعاره-مجاز)

همان گونه که در جدول شماره (۲) آمده است، در ۵۰٪ از موارد مورد بررسی از فرایند استعاره بهره گرفته شده و در ۴۷٪ از موارد صفت‌های مرکب مورد بررسی از فرایند استعاره-مجاز استفاده شده است و فقط ۳٪ از موارد شامل مجاز بوده است.



شکل ۳: نمودار آماری دایره‌ای: فراوانی آمیختگی مفهومی داده‌ها



شکل ۴: نمودار آماری ستونی: فراوانی آمیختگی مفهومی داده‌ها

۴. نتیجه‌گیری

از جنبه میزان فراوانی کاربرد انواع آمیختگی مفهومی در تحلیل معنایی صفت‌های مرکب در زبان فارسی - استعاره، مجاز و ادغام - فراوانی رخداد استعاره بیش از بقیه موارد بود: میزان فراوانی استعاره (۵۰٪)؛ میزان فراوانی مجاز (۳٪)؛ میزان فراوانی ادغام (۴۷٪). همان‌گونه که مشاهده

گردید، میزان فراوانی استعاره بیش از بقیه موارد بود. پس از آن فرایند ادغام و در پایان نیز مجاز به کار رفته است.

در این پژوهش، از تجزیه و تحلیل ۴۰۰ صفت مرکب موجود در پایگاه دادگان زبان فارسی و بررسی فرایند آمیختگی معنایی به کار رفته در هریک از این صفت‌ها به این نتیجه می‌رسیم که میزان فراوانی رخداد فرایند آمیختگی استعاره با ۵۰٪ در ساخت معنایی صفت‌های مرکب زبان فارسی بیشتر از بقیه موارد بود. پس از آن ادغام با میزان ۴۷٪ و در پایان، مجاز، فقط با ۳٪ در ساخت معنایی کاربرد داشتند.

با توجه به اینکه بالاترین میزان فراوانی به کار رفته در بهره‌گیری از فرایندهای آمیختگی مفهومی به استعاره تعلق دارد، نتیجه می‌گیریم که گویشوران زبان فارسی در درک معنای استعاری واژه‌ها هیچ مشکلی ندارند و تمایل بیشتری به بهره‌گیری از معنای استعاری برای فهم و درک مفاهیم دارند. خلق معنا از طریق ترکیبات استعاری درک مفاهیم انتزاعی را برای ما آسان‌تر می‌کند. این کاربرد فراوان از استعاره و مجاز، نمایانگر خلاقیت و پویایی زبان است. همان‌گونه که گفتیم بر پایه انگاره‌های (۱) تا (۱۱)، میزان خلاقیت فرایند آمیختگی استعاره-مجاز از همه بیشتر بود. هرچه ارتباط استعاری بین اجزاء یک ترکیب قوی‌تر باشد، آن ترکیب از خلاقیت بیشتری برخوردار است.

۱۷. انگاره ۱۲: مجاز > استعاره > استعاره - مجاز

فهرست منابع

- اردبیلی، لیلا، بهزاد برکت، بلقیس روشن و زینب محمد ابراهیمی (۱۳۹۱). «پوستگی معنایی متن از منظر نظریه آمیختگی مفهومی» *جستارهای زبانی*. دوره ۶. شماره ۵. صص ۲۷-۴۷.
- افراشی، آریتا، تورج حسامی و بناتریس سالاس (۱۳۹۱). «بررسی تطبیقی استعاره‌های مفهومی جهتی در زبانهای اسپانیایی و فارسی». *پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی*. دوره ۳. شماره ۴. صص ۱-۲۳.
- افراشی، آریتا، مصطفی عاصی و کامیار جولایی (۱۳۹۴). «استعاره‌های مفهومی در زبان فارسی: تحلیلی شناختی و پیکره‌مدار». *زبان‌شناخت*. دوره ۶. شماره ۱۲. صص ۳۹-۶۱.
- روشن، بلقیس و لیلا اردبیلی (۱۳۹۲). *مقدمه‌ای بر زبان‌شناسی شناختی*. تهران: نشر علم.
- شقایق، ویدا (۱۳۸۶). *مبانی صرف*. تهران: سمت.
- طباطبایی، علاءالدین (۱۳۸۲). *اسم و صفت مرکب در زبان فارسی*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- طباطبایی، علاءالدین (۱۳۸۶). «ترکیب در زبان فارسی ۱». *نامه فرهنگستان*. دوره ۹. شماره ۳. صص ۱۸۶-۲۱۳.
- طباطبایی، علاءالدین (۱۳۸۶). «ترکیب در زبان فارسی ۲». *نامه فرهنگستان*. دوره ۱۰. شماره ۱. صص ۱۳۰-۱۳۶.

- طباطبایی، علاء‌الدین (۱۳۸۶). «ترکیب در زبان فارسی ۳». نامه فرهنگستان. دوره ۱۰. شماره ۲. صص ۱۴۸-۱۵۷.
- طباطبایی، علاء‌الدین (۱۳۸۷). «ترکیب در زبان فارسی ۴». نامه فرهنگستان. شماره ۴۰. صص ۲۰۲-۱۹۱.
- طباطبایی، علاء‌الدین (۱۳۸۹). «ترکیب در زبان فارسی ۵». نامه فرهنگستان دوره ۱۱. شماره ۱. صص ۱۶۳-۱۷۵.
- طباطبایی، علاء‌الدین (۱۳۸۹). «ترکیب در زبان فارسی ۶». نامه فرهنگستان. سال ۱۱. شماره ۳. صص ۱۵۱-۱۶۵.
- طباطبایی، علاء‌الدین (۱۳۹۴). «ترکیب در زبان فارسی». تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، نشر آثار.
- عاصی، مصطفی و بدخشان، ابراهیم (۱۳۷۹). «رده‌بندی واژه‌های مرکب». زبان و ادب فارسی. شماره ۴۶. صص ۷۱-۹۴.
- نجفیان، آرزو، بلقیس روشن و زهرا قیراطی (۱۳۹۴). «صرف کاربردشناسی پسوند‌های نسبت در زبان فارسی». زبان شناسی و گویش‌های خراسان. سال ۷. شماره ۱۳. صص ۲۱-۳۸.

References

- Afrashi, A., Assi, S. M., & Joulaei, K. (2016). Conceptual metaphors in Persian: A cognitive perspective and a corpus driven Analysis. *Journal of Language Research*, 6 (12), 39-61 [In Persian].
- Afrashi, A., Hesami, T., & Salas, B. (2012). A comparative study of oriental conceptual metaphors in Spanish and Farsi. *Comparative Literature and Language Studies*, 3(4), 1-23 [In Persian].
- Ardebili, L., Barkat, B., Roshan, B., & MohammadEbrahimi, Z. (2012). Semantic connectivity of the text from the perspective of conceptual integration theory. *Journal of Language Research*, 6 (5), 27-47 [In Persian].
- Assi, M., & Badakhshan, E. (2000). Classifying compound words. *Quarterly Persian language and literature*, 46, 71-94 [In Persian].
- Bauer, L. (2009). Exocentric compounds. *Morphology*, 18, 51-74.
- Benczes, R. (2013). On the non-Viability of the endocentric-exocentric distinction: Evidence from linguistic creativity. *Exploration in English Language and Linguistics Journal*, 1 (1), 3-18.
- Benczes, R. (2006). *Creative compounds in English: The semantics of metaphorical and metonymical noun-noun combinations*. Amsterdam: John Benjamins.
- Benczes, R. (2015). Are exocentric compounds really exocentric. *Journal of Theoretical Linguistics*, 12 (3), 54-73. Retrieved from <https://www.academia.edu/16236312/>
- Dirven, R. (2005). *Major strands in cognitive linguistics*. Berlin: De Gruyter Mouton.
- Fauconnier, G. & M. Turner (2003). Principles of conceptual integration. In J.P. Koenig (Ed.), *Discourse and cognition* (pp. 222-269). Stanford, CA: CSLI Publications.
- Geeraerts, D. & Y. Peirsman (2011). Zones, Facets, and Prototype-Based Metonymy. In R. Benczes, A. Barcelona & F. Ruiz de Mendoza (Eds.), *Defining metonymy in cognitive linguistics: Towards a consensus view*, (pp. 89-102).

- Amsterdam: Benjamins.
- Gibbs, R. (1994). *The poetics of mind: Figurative thoughts, language, and understanding*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Grady, J., Oakley, T., & Coulson, S. (1999). *Conceptual blending and metaphor: In metaphor in cognitive linguistics*. Amsterdam: John Benjamins.
- Hamavand, Z. (2011). *Morphology in English*. Bloomsbury Publishing Plc.
- Lakoff, G. & Turner, M. (1989). *More than cool reason: A field guide to poetic metaphor*. Chicago: Chicago University Press.
- Lakoff, G., & Johnson, M. (1980). *Metaphors we live by*. Chicago. University of Chicago Press.
- Lakoff, G. and Zoltan Kovecses (1987). *The cognitive model of anger Inherent in American English*. Cambridge. Cambridge University Press.
- Langacker, R. W. (1993). Reference-point constructions. *Cognitive Linguistics*, 4, 1-38.
- Littlemore, J. (2009). *Applying cognitive linguistics to second language learning and teaching*. Basingstock: Palgrave Macmillan.
- Najafian, A., Roshan, B., & Ghirati, Z. (2015). Applied cognitive relationship in Farsi. *Linguistics and Khorasan Dialects*. 7 (13), 21-38 [In Persian].
- Radden G., & Panther, K. (1995), *Metonymy in language and thought*. Amsterdam: Benjamins.
- Roshan, B., & Ardebili, L. (2013). *An introduction to cognitive linguistics*. Tehran: Elm [In Persian].
- Ruiz de Mendoza, F. (2000). The role of mappings and domains in understanding metonymy. In: A. Barcelona (Ed.), *Metaphor and metonymy at the crossroads*, (pp. 109–2). Berlin: Mouton.
- Shaghghi, V. (2007). *An introduction to morphology*. Tehran: SAMT [In Persian].
- Spencer, A. (1991). *Morphological theory*. Oxford: Blackbell Publishers Ltd.
- Spencer, A., & Zwicky, A. M. (1998). *The handbook of Morphology*. Oxford: Blackwell Publishers Ltd.
- Tabatabee, A. (2003). Compound noun and adjective in Persian language. Tehran: University Publication center [In Persian].
- Tabatabee, A. (2007). Compounding in Persian language 1. *Academy Letter*, 9 (3), 186-213 [In Persian].
- Tabatabee, A. (2007). Compounding in Persian language 2. *Academy Letter*, 10 (1), 130-136 [In Persian].
- Tabatabee, A. (2007). Compounding in Persian language 3. *Academy Letter*, 10(2), 148-157 [In Persian].
- Tabatabee, A. (2008). Compounding in Persian language 4. *Academy Letter*, 40, 191-202 [In Persian].
- Tabatabee, A. (2010). Compounding in Persian language 5. *Academy Letter*, 11 (1), 163-175 [In Persian].
- Tabatabee, A. (2010). Compounding in Persian language 6. *Academy Letter*, 11 (3), 151-165 [In Persian].
- Tabatabee, A. (2015). *Compounding in Persian language*. Tehran. Persian Language and Literature Academy, Asar Publication [In Persian].